

# بیغما

شماره مسلسل ۱۵۶

سال چهاردهم

تیر ماه ۱۳۴۰

شماره چهارم

## دهمین سال مرگ ملک الشعراء بهار

بیاد بود دهمین سال مرگ استاد مرحوم ملک الشعراء بهار در انجمن فرهنگی ایران و شوروی که مملو از اهل ادب و فضل بود آقای محمد علی اسلامی ندوشن همکار مجله بنما خطابه‌ای خواند که گرمی و شور انگیزی و لطف آن در مستمعین تأثیری خاص داشت. و این است آن خطابه:

برای من مایه مباهات است که در این مجلس ارجمند از زندگی و مرگ مردی یاد کنم که بر شکوه و غنای معنوی کشور ما افزوده است؛ مردی که زندگی‌ای بارور داشت؛ بدان معنی که نرمیها و درشتیهای روز کار را آزمود، برای آزادی و سر بلندی وطن خود تلاش کرد، به زندان رفت، خانه نشین شد، به نمایندگی ملت انتخاب گردید، باوج شهرت رسید، در کشمکش‌های سیاسی زور آزمائی نمود، مقام وزارت یافت و سرانجام بیماری‌ای دراز او را چون شمع می‌کاهید و اندک اندک خاموش کرد.

برغم مرارت‌ها و محنت‌های فراوانش، من بهار را مردی که مروا می‌دانم، زیرا از زندگی نترسید و خود را دلیرانه در دهان او افکند، معنا و جوهر حیات را شناخت و قدر دانست، در دوران‌هایی از عمر خویش این موهبت را یافت که از گفتن «نه» نهراسد، گره

از زبانش باز بود و هر چه می خواست بوجهی زیبا و شورانگیز بیان می کرد، همسری مهربان و فرزندان اهل داشت که خود در شعرهایش با خشنودی از آنان یاد کرده است، در گفته‌ها و نوشته‌هایش مردم بینوا و مظلوم را از یاد نبرد و در کمتر دورانی از عمر خویش از غم ایران غافل ماند.

آثار ادبی از سبک زندگی صاحبانشان جدائی ناپذیرند. در نزد شاعر راستین، زندگی درونی با زندگی برونی هم آهنگ می گردد، یعنی کسیکه آفریننده کلام زیبا و ترجمان اندیشه‌های بلند گشت، نمی تواند روال عمر خود را چنان قرار دهد که با اصول زیبایی و فضیلت تغایری یابد. من لا اقل در زبان فارسی استثنائی بر این اصل نمی یابم؛ شاعران مداح و تن پرور و خودپرست ولو قدرت و استعدادی در تلیق عبارات و موزون کردن کلمات داشته اند، هرگز نتوانسته اند در میان مردم راه یابند و مقامی پاینده و گرم در دل روزگار بدست آورند. اینان استادانی بوده اند که هنر شاعری راپیشه‌ای برای کسب جاه و مال قرار داده بودند، و حال آنکه شعر، منبعی دیگر و قلمروی دیگر دارد، در زبان فارسی ده‌ها هزار شاعر شعر سروده و دیوان تنظیم کرده اند، تعداد کسانی که هم اکنون دیوان آنان در دست مانده است از صدها درمی گذرد ولی به بیست تن نمی رسند شاعرانی که بر سراسر قرون گذشته سایه افکنده باشند و اکنون نیز درخشان تر از همیشه جلوه کنند. این بیست تن یا کمتر، بدون شك کسانی نیستند که در ترکیب کلمات و آراستن قوافی توانا تر از دیگران بوده اند؛ نه، راز بزرگ بودن و جاودانی ماندن اینان در موضوع و مضامینی است که در بر گرفته اند، یا بعبارت دیگر مربوط به وسعت قلمرو فکری آنانست.

شاعری را نمی توان بزرگ نامید، مگر آنکه سینه کشاده داشته باشد، تا عالم وجود با همه نقصیه‌ها و آراستگی‌ها و خوبیها و زشتی‌هایش در آن جای گیرد.

شاعران کوه پیکری مانند هم دانه و شکسپیر و فردوسی و مولوی، کسانی هستند که با زبان خود را چون کمر بندی به کرد کائنات افکنده اند. گویندگان نامدار دیگر نیز که برادران کوچکتر اینانند، هر يك بفرخور خویش اقلیمی را در سیطره طبع دارند.

همه اینان از حیطة وجود خود پای بیرون نهاده و با بشریت پیوند بسته اند ، سراینده دردها و شادیها و امیدها و توفیقاها و ناکامیهای او بوده اند ، به نظم موجود کردن نهاده اند و زندگی ای بهتر و دنیائی موزون تر را برای آدمی آرزو کرده اند . اکثر اینان چه در زندگی و چه در شعر ، نمونه های برجسته ای از کسانی هستند که میتوان آنها را کویندگان « نه » نامید ، چه ، در برابر آئین های ظالمانه و زور و زر تسلیم نشدند و سعادت مادی و آسایش ، و گاه جان خود را فدا کردند و به خیل شهیدانی پیوستند که « پرومته پهلوان (۱) » سرسلسله آنان بود .

**دانه** نیمی از عمر خود را در تبعید بسر برد ، ناصر خسرو فقر و در بدری و تکفیر و تهدید بخود خرید ، **بایرون** جان خویش را بر سر استقلال یونان نهاد ، **پوشکین** سالها با دستگاه بیدادگری در آویخت و سرانجام برای دفاع از ناموس و شرافت خود در « دوئل » کشته شد . **سارسیا لورکا** (۲) در راه آزادی ملت خویش جنگید و در بهار جوانی تیرباران گشت . نظیر اینان در سراسر تاریخ ، در همه سرزمین ها ، صد ها شاعر دیگر بوده اند که کوشیده اند تا راهی بسوی روشنی بیابند و زندگی خویش را قربانی کرده اند .

از روزیکه بشر به ترکیب عبارات موزون آغاز کرده است تا با امروز ، ناسامانیهای جهان و بیداد و تبعیض و جنگ و جهل و فقر ، هیچ گاه مورد قبول شاعران واقعی نبوده است . همه آنان درباره نظم ناهشیوار موجود ، زبان به ناله یا نفرین یا استهزاء یا فریاد گشوده اند . از حماسه سرایان و تراژدی پردازان تا سرایندهان غنائی و عرفانی ، هر یک بشیوه خود نارضائی بشر را در آثار جاویدان خویش جلوه گر ساخته اند ، بنحویکه میتوان گفت بسیار از ارزنده ترین شاهکارهای ادبی جهان در میان آثاری یافت می شوند

۱ - Promethèe - خدای آتش دریونان قدیم . بنا بر اساطیر یونان وی بنیان گذار تمدن بشری است و کسی بود که آدم را از خاک سرشت و برای آنکه جان در تن او بندد آتش را از آسمان ربود و بزمن آورد . ازینرو ، **پرومیتز** بر او خشم گرفت و فرمان داد تا بر کوههای قفقاز میخکوبش کنند و کرکی را فرستاد تا از جگر او خوراک کند . سرانجام پس از شکنجه های دراز بی حساب **هرکول** او را نجات داد . پرومته آیت سرکشی و پایداری و دلیری است .

۲ - Garcia Lorca شاعر و نمایش نامه نویس اسپانیائی (۱۸۹۹-۱۹۳۶) که در جنگهای داخلی اسپانیا شرکت جست و پس از شکست جمهوریخواهان درسی و هفت سالگی تیرباران گردید .

که از «جوهر عصیان و انکار» مایه گرفته اند.

جدال بین شاعران و قوای نامرئی و شریر، یا خدایان هوسباز، چنانکه در یونان قدیم بدان معتقد بودند؛ یا چرخ و فلک و ستاره و سپهر و روزگار و تقدیر چنانکه در ادبیات ما و بعضی ملت‌های دیگر از آنها یاد شده است، یکی از غنی‌ترین فصول ادبیات هر قوم را تشکیل می‌دهد.

زبان خودما از نظر اشتغال بر مفاهیم «طغیان و اعتراض» یکی از زبانهای ممتاز دنیاست و خیام و حافظ دو نمونه‌ی والای شاعرانی هستند که در کمال دلیری و استادی در این راه قدم نهاده‌اند و شاید علت اصلی محبوبی و مقبولی آنان نیز همین باشد. خیام می‌گوید:

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان      بر داشتمی من این فلک را زمین  
وز نو فلکی دگر چنان ساختمی      کازاده بکام دل رسیدی آسان

و حافظ آرزو می‌کند که فلک راسقف بشکافت و طرحی دیگر اندازد. یا دریایی رندانه‌تر می‌فرماید:

پیرما گفت خطا بر قلم صنع نرفت      آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد  
دوبیتی معروف بابا طاهر نیز همین شکایت است:

اگر دستم رسد بر چرخ گردون      ز حق پرسم که این چین است و آن چون  
یکی را داده ای صد ناز و نعمت      یکی را نان جو آلوده در خون

از این نمونه‌ها و همچنین نکات و کنایه‌های عرفانی دیگر که شوخ چشمی‌زمانه و ناهنجاری اوضاع رامی نکوهد، در زبان ماییشمار است.

و نیز درباره آنچه از انسان بر سر انسان می‌آید، هزاران هزار بیت می‌توان یافت که حاکی از توجه شعرای فارسی زبان به همه جوانب ابتلاها و گمراهیهای بشری است. یکی از این منادیان محبت و مردمی و تقوی در عصر حاضر، پروین اعتصامی را باید گفت که از بدیع‌ترین و دلایزترین شکوفه‌های ادب فارسی است.

دوران اخیر همراه بادگر کونیها و تازگیهایی بوده است که خواه ناخواه اندیشه شاعرانه را نیز دگرگون کرده. جنبش ملی و بیداری سیاسی صدساله اخیر و رستاخیز مشرق‌زمین، طبعها را متمایل بموضوع‌های سیاسی و اجتماعی کرده و باب تازه‌ای

در ادبیات ما کثود. توجه به سر نوشت جامعه، استقلال سیاسی، آزادی و عدالت اجتماعی جایگزین پند و اندرز و ارشادهای عرفانی گردید. «سپهر غدار» و «فلک کز مدار» اندک اندک جای خود را به حکام ستم پیشه و دیوانیان خود کام و بیگانگان سود طلب دادند. خلاصه آنکه عده‌ای از گویندگان ما آگاهی یافتند که بسیاری از شور و بختیهای مردم ریشه‌ای حاکمی دارد و علل آنرا باید در همین «دنیای دون» شناخت و چاره جوئی کرد، گر انمایه‌ترین این شاعران ملك الشعراء بهار بود.

بهار در یکی از دورانهای طوفانی ایران زندگی کرد. نزدیک پنجاه سال از عمر خود را در کشاکشهای سیاسی گذراند. تنها در این میانه چندسالی خانه نشین شد و توانست با مجال کافی به تتبع و تألیف و تصحیح متون قدیم پردازد. همین چندسال آنرا و همچنین حبس‌ها و تبعیدها در پروراندن و بارور کردن طبع او تأثیر فراوانی داشته است. جواهر لعل نهرو می گوید «برای هر مرد لازم است که چند سالی در زندان بسربرد». بهار نیز که ازین موهبت بی نصیب نماند، توانست تلخ و شیرین زندگی را بچشد، آبدیده و مجرب شود و سرچشمه الهام برای برخی از دلپذیرترین شعرهای خود بیابد. بهار شاعر مقتضیات است، حوادثی که در عصر او بر ایران گذشته و تلاطم‌های روحی جامعه، تمامی بر آثارش نقش گذاشته اند. اگر بهار پنجاه سال زودتر دنیا آمده بود، آناش بکلی رنگی دیگر می‌گرفت و شاید نمی توانست خود را از قید جمود قرن رهائی بخشد. این رنگارنگی و تابش و گرمی‌ای که در شعرهای اوست برای آنست که از وقایع زنده مایه گرفته اند.

به گمان من کوتاه‌ترین و صافی که بتوانیم از بهار بکنیم اینست که بگوئیم «یک ایرانی اصیل است» با همه حسن‌ها و عیب‌هایش. سبک خراسانی نه تنها در شیوه شعری او سخت اثر نهاده، بلکه خلق و خوی او را نیز با خود هماهنگ کرده است. بهار چه در شعر و چه در رفتار، خراسان گذشته را بیاد می آورد، با همه ناآرامیها و سرکشیها و تناقضها و تکاپوهایش، باضافه چاشنی‌ای از افکار مغرب زمین.

در وصف الحالی که در جوانی بنام «قلب شاعر» نوشته خود را «تربیت ناپذیر» و دارای «روح یاغی و بوالهوس» دانسته. گر چه من شك دارم که این نوشته بتأثیر

ادبیات و فکر فرنگی نوشته نشده و از تصنع مبرا مانده باشد، ولی در هر حال برای آشنائی با روح شاعر خالی از فایده‌ای نیست، ازین رو به نقل چند جمله از آن می‌پردازم. می‌نویسد:

« چیزهایی را که مردم بدمی دانند من گاهی خوب یا موهوم دانسته و چیزهایی را که خوب میدانند غالباً بلکه همیشه بد یا غیر قابل ذکر می‌شناسم، زیرا از تقلید بیش از لزوم می‌گریزم ». « فقط تقوی و عدم اسراف و قاعده و نظم طبیعی و آزاد را دوست دارم ولی قول نمی‌دهم که هیچ وقت از خط تقوی و عدم اسراف و نظم خارج نشده باشم. »

« به هیچ قاعده و در تحت هیچ حکم و در برابر هیچ چیزی جز تشخیص فکر خود خاضع نبوده و نخواهم بود. عشق هم مرا در پیش خود پست و خاضع ننموده است ». « من همیشه در کارها طرف سخت‌تر و خطرناک‌تر و ظاهرأ بیفایده‌تر را اختیار می‌کنم ». « همیشه دوست می‌دارم که برخلاف منطق و قاعده محیط، با صف قلیل و قریب به مغلوبیت همراهی کنم و میل هم ندارم که عوض این فداکاری را دیگران برای من تشخیص بدهند زیرا دیوانگان در کارهای خود مزد نمی‌گیرند! »

آنچه از مجموع این نوشته استنباط می‌شود حالت تنهایی، تک‌روی، غربت و رنج است، وجدانی شاعر از ط-ریقی که اکثریت مردم می‌پیمایند. اشاره به بعضی خصوصیات روحی و پیچیدگی‌های درونی که طرح آن بدین شیوه در ادبیات فارسی تا آنروز بی‌سابقه بوده، خاصه سبک نگارش، می‌نمایاند که بهار بر اثر مطالعه شعر و نوشته‌های از شعرای رماتیسم یا نیمه‌رماتیسم اروپائی این حالات را در خود مکشوف یافته است.

در این مقاله، بانویسنده‌ای لطیف طبع و حساس و پربنده رنگ سروکار می‌یابیم که در گوشه‌ای نشسته است و درون خود را می‌کاود و حال آنکه در شعرهای بهار خراسانی مرد دیگری رامی‌بینیم، خروشان و پرخاشجو، که عطشی فرو نانشستی برای دوست داشتن و خوار شمردن و عتاب کردن و آموختن دارد.

اصولاً چه در زندگی و چه در آثار بهار گاه بگاه ناهمواریها و تناقضاتی دیده میشود. این تناقضها که در اینجا فرصتی برای اشاره بدانها نیست، در قبایل خصائل ممتاز شاعر بدان درجه از اهمیت نیستند که سرزنش پذیر بشمار روند. آنچه در زندگی انسان اصلی محسوب می‌شود، طریقی است که می‌پیماید و مشی کلی‌ای است که

درسیاست و اجتماع درپیش می‌گیرد .

چون حاصل عمر و مجموعه آثار ملك الشعراء را در نظر آوریم به خصوصیات

ذیل برمی‌خوریم :

۱ - مردی است بی‌پروا و مقاوم و از گفتن و کردن آنچه بنظرش درست می‌آید

ابا ندارد .

۲ - ایران را دوست دارد و در اندیشه اعتلا و آبادی اوست ، این دوستی سرسری و موسمی نیست ، بلکه مبتنی بر معرفت به حال ایران است . گذشته او ، ادبیات و

فرهنگ او ، زیباییها و شور و بختیهای او را می‌شناسد و او را شایسته دوست داشتن می‌شمرد .

۳ - مردم بینوا و مستمند و نادان را از دیداد نمی‌برد ، در حق آنان دلسوز است ،

مستحق زندگی بهترشان می‌شناسد و از بیخبری و تعصب آنان متأسف و خشمگین است .

۴ - در برابر اندیشه‌های نو و تحوّل زمان و پیشرفت‌های علم ، بازو پذیرنده است .

متحجر و خام نیست و از تماشای آثار تمدن جدید و ثمره‌های دانش به وجد می‌آید .

۵ - زحمتکش و قانع است . گرچه بیشتر عمر خود را در کشمکش و دغدغه و

نابسامانی گذرانیده و فرصت و فراغت خیال که لازمه اشتغال به امور فکری و ادبی است ،

برایش فراهم نبوده ، با اینهمه میراث فرهنگی او از نظر کمیت نیز گران‌سنگ است .

۶ - از همه مهمتر آنکه تمایلی در او به بلندی و روشنی و زیبایی و عدالت است

و این واجب‌ترین صفتی است که شاعر باید داشته باشد و آنرا نه تنها در زبان ، بلکه در

رفتار و شیوه زندگی و روش اجتماعی نیز بنمایاند .

درباره شعر بهار من قصد اطالۀ کلام ندارم ، خاصه آنکه حق آن در یک خطابه یا

مقال ادا نمی‌تواند شد . بهار خود را در انواع شعر آزموده است و گوناگونی و پهنای

آثارش بنحوی است که هر جنبه و نوع آن مستلزم تفحص و بحث جداگانه است . آنچه

در اینجا می‌توانم بگویم ، تنها اشاره ایست . بهار نخستین کسی نیست که بازگشت به

سبک خراسانی را رواج داد ، ولی برجسته‌ترین عامل این نهضت بشمار می‌رود . اگر

نسل کنونی نوانسته است به سرچشمۀ زلال و گوارای شعر فارسی باز گردد و بار دیگر

طعم بلندی و روشنی و استواری را در سخن بچشد ، باید بیش از هر کس دیگر از

ملك الشعراء بهار سپاسگزار باشد. غرض آن نیست که حق استادان دیگر معاصر اندک گرفته شود. ولی بهار با خصائصی که در خود جمع داشت توانست نه تنها شاعر خواص باشد، بلکه در دل عامه نیز راه یابد.

شعر بهار نموداری از تلفیق خوشگوار کهنه و نو و قدیم و جدید است، و این هنر خاص اوست که از بکار بردن کلمات ناشاعرانه، فرنگی یا عامیانه در بیغ نوزد، بی آنکه به ابتدال بگراید. قصاید بهار در حالیکه همان صلابت و خرمی شعرهای دوران سامانی و غزنوی را داراست، غالباً از مسائل روز و مباحث سیاسی موضوع گرفته، و تردستی او در جمع این دو عنصر متضاد گاه به اعجاز نزدیک می‌شود.

آنچه شعر بهار را از بسیاری از شعرهای کهن سبک همزمان او متمایز می‌سازد، خون و حال و آب و ورقصی است که در آنهاست. قصاید او مانند بدن گرم زنده است و مانند میوه آبدار و شفاف است. کلمات کهنه و فراموش شده در دست او از نوجان می‌گیرند و حتی اگر معنای آنها نیز بر خواننده مفهوم نگردد، همان نوازش موسیقی و خروش درونی شعر به تنهایی او را می‌ریابند. (۱)

بدبختانه تنگی وقت بمن اجازه نمیدهد که قصاید را تا باخر بخوانم. بناچار از هر يك بهمین چند بیت اکتفا کردم. همچنین مجال نیست که از شعرهای دیگر بهار چون قطعه و غزل و مثنوی نمونه‌هایی بیاورم. طالع‌ات فرنگی

نکته گفتنی دیگر اینست که ملك الشعراء در نو کردن شعر فارسی و ایجاد سبک تازه کنونی نیز مقامی بلند دارد و از کسانی است که راه را برای شعرای نوپرداز گشوده‌اند. این بود شرح نارسائی، بیاد بود دهمین سال مرگ ملك الشعراء بهار که گمان نمی‌کنم تا سالهای سال نظیر او در زبان فارسی پدیدار گردد. از بذل توجهی که فرمودید سپاسگزارم.

۱ - سخنگوی محترم در اینجا قصاید و اشعاری از مرحوم بهار خواند از قبیل: هنگام فروردین که رساند ز مادرود... مه کرد مسخر دره و کوه لزن را... که چون این اشعار در دوره های مجله چاپ شده است تجدید نشد و باید گفت که در پایان مجلس نیز خانم پروانه تصنیف «مرغ سحر ناله سر کن» را بسیار باحال و مؤثر خواند و آن تصنیف نیز قبلاً چاپ شده در زمان حیات بهار و با تصحیح خودش. مجلهٔ شما